

چکیده

دکتر حمید جعفری
قریه‌علی،
استادیار دانشگاه
ولی عصر رفسنجان

در دوره صفویه بحث‌های مذهبی، اخلاقی و اجتماعی بیش از پیش مورد توجه قرار گرفت و شعرا و نویسندگان نیز تلاش کردند با بهره‌گیری از این موضوعات، الگوی مدینه فاضله خود را ارائه دهند.

در این میان، بزرگ‌ترین شاعر این دوره، صائب تبریزی، با طرح مباحث اعتقادی و پرداختن به فضایل و رذایل اخلاقی در شعر تلاش کرد که جامعه آرمانی و مطلوب خود را به خواننده نشان دهد. در این نوشته تلاش بر آن است که با استناد به نظریات افلاطون و با شواهدی از «کیمیای سعادت» غزالی و «الانسان الکامل» نسفی، ویژگی‌های انسان برتر و «آرمان شهر» از لابه‌لای ابیات پر تعداد صائب، استخراج و دسته‌بندی شود.

کلید واژه‌ها:

انسان آرمانی و کامل، مدینه فاضله،
غزلیات صائب تبریزی، عرفان.

انسان کامل در
اسلام، متخلق
به اخلاق الله
و متصف به
صفات اوست.
این‌گونه
انسانی به
تعبیر مولا
علی(ع) کم‌یاب و
گران‌قدر است

الف) بحث‌های اعتقادی و عرفانی

ب) فضایل اخلاقی

پ) رذایل اخلاقی

الف) بحث‌های اعتقادی و عرفانی

اقتدا تا به مولوی کرده است

شعر صائب تمام عرفان است

(ج ۲: ۱۰۸۲)

انسان به نیکوترین صورت آفریده شده، (سوره تین: ۴) و با پیدایش او، گنجینه فیض الهی به منصف ظهور رسیده است. (فروزانفر، ۱۳۳۴: ۲۹) انسان تنها موجودی است که چهار خصوصیت خداوندی را داراست: آگاهی، اراده، آرمان و آفرینندگی. (رزمجو، ۱۳۶۸: ۱۹)

صائب، آفرینش انسان را نه برای این جهان، بلکه برای جهان دیگر می‌داند:

ما را نظر به عالم دیگر گشوده‌اند

مرگ و حیات، خواب و خیال است پیش ما (ج ۱: ۳۷۳)

او انسان را خلاصه هستی، و رتبه‌اش را از این جهان برتر می‌داند:

خلاصه دو جهان در وجود کامل توست

تو شوخ چشم از این و از آن چه می‌خواهی؟ (ج ۶: ۳۳۶)

این جهان، تحت امر انسان‌های پاک است:

چون آفتاب هر کس روشن ضمیر باشد

ذرات عالم او را فرمان‌پذیر باشد (ج ۴: ۲۱۴۹)

صائب در مورد پیروی از پیران و بزرگان طریقت دو گونه عقیده دارد:

گاهی پیروی از آنان را موجب راهنمایی به سوی مقصد می‌داند:

ره‌نوردی را که نبود رهبر ثابت قدم

در بیابان طلب، سنگ نشان گم کرده‌ای است (ج ۲: ۵۹۷)

و گاهی، اموری مانند: صدق طلب، درد عشق و شور و شوق را رهبر عارف می‌داند.

۱- انسان در این دنیا تابع اراده الهی است اما در انجام دادن

خوبی‌ها یا معاصی، صاحب اختیار است:

کشاکش رگ جان من اختیاری نیست

چون موج در کف دریا بود اراده من (ج ۶: ۳۰۸۱)

تدبیر انسان، سایه‌ای از تقدیر الهی است؛ بنابراین آدمی نباید از قضا و قدر گله و شکایت کند:

تدبیر بنده، سایه تقدیر ایزد است

ورنه کدام کار به تدبیر می‌شود؟ (ج ۴: ۲۰۵۸)

با تعقل و پیروی از عقل و خرد، اسرار جهان مستخر آدم می‌شود؛ این عقل، انسان را از نفس آماره نجات می‌دهد:



ز قید نفس، تو را عقل می کند آزاد
که ماه مصر به تدبیر می خرد خود را
(ج: ۱: ۲۹۳)
۱۱- «عقل» نمی تواند به کنه ذات پروردگار پی ببرد.
انسان رو به «عشق» می آورد؛ عشق مخصوص انسان است
و نجات‌دهنده اوست؛ زیرا او را از قیدهایی چون مذهب‌های
گوناگون رها می کند:

جذبه عشق نییچد به ملانک صائب
این کمندی است که در گردن انسان باشد
(ج: ۴: ۱۶۶۷)
بحری است جهان، عشق در اوج کشتی نوح است
موج خطرش، سلسله جنبانی عشق است
(ج: ۱: ۱۰۴۶)
- عبادت‌ها انسان را کامل می کند؛ آدمی هنگام گرفتاری
باید خدا را یاد کند و دعا نماید. البته عبادت‌ها و طاعت‌های
پنهانی و مخفیانه، مورد قبول درگاه خداست:
مس، طلا می شود از نور عبادت صائب
روی شب‌خیز چو خورشید از آن‌رو زرد است
(ج: ۲: ۷۱۸)
- بالاترین ذکرها و عبادت‌ها محاسبه و مراقبه انسان بر اعمال
خود است:

کدام ذکر به این ذکر می رسد صائب
که آدمی، نفس خویش را شمار کند؟
(ج: ۴: ۱۸۹۴)
- قهرمان کسی است که با نفس اماره خود مبارزه کند:
شیر افکن است هر که سگ نفس خویش را
در موسم شباب به قید مرس کشد
(ج: ۴: ۱۹۷۸)
۱۵- شهادت از عمر جاوید برتر است:
آبی که خاک مال دهد آب خضر را
در چشمه سار جوهر تیغ شهادت است
(ج: ۲: ۹۱۸)
- قیمت مردم، کردار و اعمال آن‌هاست و با سعی و کوشش
می توانند به مقصود برسند:
جایی که به کردار بود قیمت مردم
صائب که تو را گفت که چون تیغ زبان باش
(ج: ۵: ۲۴۴۶)

انسان ارما و جامه خوب نیست صائب

انسان کامل
در قرآن، کمال
عقلی دارد و
ضمن تأیید همه
آنچه در مورد
دل و عشق و
سیر و سلوک و
... گفته می‌شود،
برون‌گرا و
جامعه‌گرای نیز
هست. این
انسان اگر
شبانگاه سر
در گریبان
فرو می‌برد و
دنیا و مافیها
را فراموش
می‌کند، به
هنگام روز در
متن جامعه قرار
دارد و از زمره
رهبان باللیل و
لیوٹ بالنهار و
جامع صفات:
التائبون
العابدون
الحامدون
السائحون
الراکعون
الساجدون
الأمرون
بالمعروف
والنہون
عن المنکر
والحافظون
لحدود الله است

ب) فضایل اخلاقی

انسان با متخلق شدن به اخلاق الهی، شایسته جانشینی و خلافت خدا می‌گردد و تا اعلی‌علیین عروج می‌کند و از جمله کسانی می‌شود که: «ولئنک هم خیر البریه جزاهم عند ربهم جنات عدن تجری من تحتها الانهار خالدین فیها رضی الله عنہم و رضوا عنہ» ۱۶

صائب، اخلاق خوب را عین «بهشت» می‌داند؛ چرا که با اخلاق خوش، می‌توان دشواری‌ها را بر خود آسان کرد.

خلق دشوار جهان را بر من آسان کرده است
تازه‌رویی بر من آتش را گلستان کرده است (ج: ۲: ۵۷۳)

به نظر صائب، حوادث و معلمان، انسان را تربیت می‌کنند. دوستان نیز در تربیت فرد نقش موثری دارند؛ به خصوص اگر او، ساده نیز باشد:

هر که سوهان حوادث نکند هموارش
می‌توان گفت که از سلسله آدم نیست (ج: ۲: ۷۹۱)

انسان در طول زندگی باید در خدمت خلق باشد. صائب، این گونه انسان را «آزادمرد» می‌داند:

هر که نتواند ز دوش خلق باری برگرفت
از گران جانی حیانتش بار بر عالم بود (ج: ۳: ۱۲۸۵)

صائب دل جویی از ضعفا و فقرا را بسیار ارزشمند و اطعام فقرا را غذای روح می‌داند:

اطعام رزق روح و اطعام رزق تن
خوش وقت آن که روزی روح اختیار کرد (ج: ۴: ۱۹۵۴)

بخشندگی و سخاوت، ثروت انسان را در این دنیا چند برابر می‌کند و در آن دنیا سپر آتش دوزخ خواهد بود:

ز خرج، دخل کریمان یکی هزار شود
در گشاده، در بسته است باغ مرا (ج: ۱: ۳۰۵)

البته، صائب، «فقر عرفانی»، یعنی نیازمندی به حق و بی‌نیازی از مردم، را بسیار با ارزش می‌شمارد و آن را مهارکننده نفس اماره، یاد آورنده خدا و پادشاهی و سلطنت حقیقی می‌داند:

فقر اگر فرمان‌روای عالم ایجاد نیست
از چه می‌گیرند شاهان، از فقیران همتی؟ (ج: ۶: ۳۲۴۴)

صائب، «قناعت» را بالاترین نعمت و در واقع بهشت نقد آدمی می‌داند:

نعمتی چون سیر چشمی نیست بر خوان وجود
بی‌نیاز از بحر دارد آب این گوهر مرا (ج: ۱: ۷۷)

هم‌چنین، صائب، «مقام رضا» را در این دنیا، «بهشت نقد» و در نتیجه امن‌ترین مکان می‌داند:

بهشت نسیه خود، نقد می‌کند صائب
اگر به حکم قضا آدمی رضا گردد (ج: ۴: ۱۷۷۲)

به نظر صائب، در حل مشکلات باید از «صبر» یاری جست؛ حتی در برخورد با دشمنان:

به صبر، مشکل عالم تمام بگشاید
که این کلید به هر قفل راست می‌آید (ج: ۴: ۱۹۲۳)

صائب، عزلت و گوشه‌نشینی را نیز «بهشت» می‌شمارد اما عروج آدمی را در هم‌نشینی با پاکان می‌داند:

حضور کنج عزلت گر تو را از خاک بردارد
اگر در خلد خواندنت، به استغنا نهی پا را (ج: ۱: ۱۷۲)

صائب، «تواضع و فروتنی» را مایه رستگاری انسان می‌داند و معتقد است که باید با دشمنان هم با فروتنی رفتار کرد:

امید رستگاری نیست بی‌افتادگی اما
کسی کز طاق دل افتاد هر گز بر نمی‌خیزد (ج: ۳: ۱۴۸۱)

صائب، «دل شکسته» را باعث عروج انسان می‌داند. وی به «دل» به دیده احترام می‌نگرد و برای آن ارزش ویژه‌ای قائل است.

اگر چه بی پر و بالی است سنگ راه عروج
دل شکسته به آن دلستان رساند مرا (ج: ۱: ۳۰۲)

صائب به «ترک تعلقات دنیایی» به شدت معتقد است و می‌گوید که با ترک دنیا، آن را به دست خواهیم آورد و در دنیا پادشاهی خواهیم کرد:

تا فشاندم دست بر دنیا، جهان آمد به دست
از سبک دستی مرا رطل گران آمد به دست (ج: ۲: ۶۱۰)

صائب به عدل و داد اعتقاد دارد و از ظلم و ستم، سخت بیزار است:

نام شاهان را نسازد محو، دور روزگار
خاصه آن شاهی که ملک عدل را معمور کرد (ج: ۳: ۱۱۶۳)

افلاطون به «عدل» به عنوان «کمال مطلوب» معتقد است و می‌گوید: «سبب عدل، نیکوکاری است.» (افلاطون، ۱۳۳۵: ۴۷)

پ) رذایل اخلاقی:

با چیرگی نفس اماره بالسوء بر عقل و خودآگاهی، انسان گوهر انسانیت خود را از دست می‌دهد و مقام رفیع خلافت الهی از او سلب می‌شود. در دام‌های گوناگون و فریبنده شیطان سقوط می‌کند و، به گفته قرآن، از روشنایی به تاریکی کشانده می‌شود (بقره: ۲۵۷) این گونه، انسان‌ها به تدریج به اسفل السافلین سقوط می‌کنند تا جایی که از چهار پایان هم پست‌تر و گمراه‌تر خواهند شد. (فرقان: ۲۵)

صائب معتقد است که «مقام دوستی» و حبّ جاه، بدترین اخلاق است:

هیچ خاری در بساط هستی از اخلاق بد
دامن جان را شلایین^۱ تر ز حبّ جاه نیست (ج: ۲: ۶۵۵)

نتیجه

صائب، «دل شکسته» را باعث عروج انسان می‌داند. وی به «دل» به دیدهٔ احترام می‌نگرد و برای آن ارزش ویژه‌ای قائل است؛ مثلاً معتقد است که اگر دل آرامش داشته باشد، انسان هم در عیش و آرامش خواهد بود و برعکس، چون دل غمگین باشد، عالمی نیز غم‌زده خواهد شد؛ به همین سبب، بالاترین خوشی را شاد کردن دل‌ها می‌داند

از همهٔ مطالبی که گفته شد، می‌توان این نکته را دریافت که صائب، انسانی خردمند و شاعری عارف است که شعر را برای ترویج افکار عارفانه و نشر ارزش‌های اخلاقی به خدمت گرفته است.

وی از بیان ریزترین نکته‌های اخلاقی غافل نبوده و آن‌ها را با تمثیل‌های زیبا شرح داده است. صائب از اشاعهٔ پستی‌ها و رذایل اخلاقی در جامعه سخت نگران بوده و خوانندگان اشعارش را از ارتکاب آن‌ها بر حذر می‌داشته است. این شاعر نکته‌گو با بیان ارزش‌های فضایل اخلاقی و زشتی‌های رذایل اخلاقی سعی کرده است جامعه‌ای آرمانی و مطلوب مبتنی بر تعالیم عرفان اسلامی را ارائه دهد.

پی‌نوشت

۱. شلایین: شوخ و ناخوش و محکم و سخت در گیرنده به چیزی (غیاث‌اللغات)

منابع

۱. قرآن کریم
۲. افلاطون، جمهور؛ مترجم: فؤاد روحانی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب،
۳. جلال‌الدین محمد مولوی، مثنوی، به اهتمام جعفر توفیق سبحانی، انتشارات روزنه، ۱۳۷۸.
۴. حضرت علی (ع)؛ نهج البلاغه، تصحیح صبحی الصالح، چاپ اول، بیروت، ۱۳۸۷.
۵. خواجه نصیرالدین طوسی؛ اخلاق ناصری، به تصحیح ادیب تهرانی، انتشارات جاویدان، ۱۳۴۷.
۶. رزمجو، حسین؛ انسان آرمانی و کامل در ادبیات حماسی و عرفانی فارسی، چاپ‌خانهٔ سپهر، ۱۳۶۸.
۷. عزیزالدین نسفی؛ الانسان الکامل، به تصحیح مازی‌یران موله، کتاب‌خانهٔ طهوری، ۱۳۵۹.
۸. فروردین، پرویز، الفبای علمی مدینهٔ فاضله، چاپ‌خانهٔ بهمن، ۱۳۶۳.
۹. فروزان‌فر، بدیع‌الزمان؛ احادیث مثنوی، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۴.
۱۰. محمدعلی صائب تبریزی؛ دیوان، به کوشش محمد قهرمان (۶ جلد) شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵.
۱۱. محمد غزالی؛ کیمیای سعادت، (۲ جلد)، چاپ سوم، به کوشش حسین خدیوچوم، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۴.
۱۲. مطهری، مرتضی؛ انسان در قرآن، قم، انتشارات صدرا، بی‌تا.
۱۳. همایی، جلال‌الدین؛ مولوی نامه (مولوی چه می‌گوید؟)، مؤسسهٔ نشر هما، چاپ ششم، ۱۳۶۶.

– صائب، ثروت‌اندوزی را نکوهش می‌کند و آن را دل‌آزار می‌داند: از سیم و زر مگو که سزاوار خنده‌ات زندانی‌ای که فخر به بند گران کند (ج ۴: ۲۰۱۰)

– به عقیدهٔ صائب، کسانی که به دنبال تجملات‌اند، از تهذیب خود غافل می‌شوند:

خانه‌آرایان ز تعمیر درون غافل شدند
اصلشان چون بود از گل، خرج آب و گل شدند (ج ۳: ۱۲۲۶)

– خودنمایی، یکی دیگر از رذایل اخلاقی است. خودنمایی لازم نو کیسگان افتاده است
خردهٔ زر غنچه را خندان کند در زیر پوست (ج ۲: ۶۱۶)

– صائب، اخلاق زشت «تن‌پرستی» را مانع عروج انسان می‌داند: تن بی‌معرفت نگذاشت دل را سر برون آورد
زمین شور در خود محو سازد تخم قابل را (ج ۱: ۱۹۵)

– به نظر صائب، برای داشتن یک دل بیدار، باید از «خور و خواب» گذشت:

ز خورد و خواب بگذر گر دل بیدار می‌خواهی
که بیداری ز پی خواب تن‌آسانی نمی‌دارد (ج ۳: ۱۴۴۲)

– صائب، داشتن آرزوهای دور و دراز را نکوهش می‌کند و معتقد است که مانع عروج انسان می‌گردند و کام او را تلخ می‌کنند:
بال پرواز مرا بسته است موج آرزو
شعلهٔ آتش ز نقش بویا در شش در است (ج ۲: ۴۹۲)

«به عقیدهٔ من بعضی از خواهش‌ها و آرزوهای غیر لازم را می‌توان نامشروع خواند... می‌توان آن‌ها را به حکم قانون و آرزوهای نیکو و نیز به کمک عقل... ریشه کن کرد.»

(افلاطون، ۱۳۳۵: ۵۰۷)

– صائب، غیبت و سخن‌چینی و عیب‌جویی را سخت نکوهش می‌کند:

بود غیبت خلق، مردار خواری
بپرداز از این لقمه کام و زبان را (ج ۱: ۴۱۱)

– صائب اعتقاد دارد که «بیهوده‌گویی» دل را سیاه می‌کند. او «دشنام» را تلخ‌تر از مرگ می‌داند:
تلخی مرگ به کامش می‌لب شیرین است
دهن هر که بدآموز به دشنام بود (ج ۴: ۱۷۲۰)

– به نظر صائب، غرور، سیرت ابلیس است و انسان مغرور آدم نیست:

ترک عجب و کبر کن تا قبیلهٔ عالم شوی
سیرت ابلیس را بگذر تا آدم شوی (ج ۶: ۳۲۸۱)

– صائب، خشم و غضب را چون مرگ، تلخ می‌داند:
بود زهر اجل، خشم و غضب پاکیزه گوهر را
که از کف، وقت طوفان بیش‌تر دریا کفن پوشد (ج ۳: ۱۵۱۸)